



نوشته از ع. بصیر دهباز

## از دل‌لزار پر تعفن خصومت های اتنیکی - زبانی تا حقوق مشروع بشری- اجتماعی در یک روند ملت سازی مدرن

در موازی با شکل گیری بنیاد های دموکراسی و آزادی های مدنی در افغانستان که ما آنرا تحت عنوان ارزشهای دموکراسی و اساسات جامعه مدنی می‌شناسیم، شناخت و پذیرش این ارزش ها به شیوه ها و با تفسیر های مورد استفاده و یا هم مورد سو استفاده قرار گرفته اند که در بعض حالات سو تعبیر و تفسیر این ارزش ها ، در تقابل با آنچه در قانون اساسی افغانستان و کنوانسیون های بین المللی به تعریف و توضیح گرفته شده اند، و در بیگانگی با اصل قرار میگیرند. بدین مفهوم که سو هضم این مفاهیم ( ارزش های بزرگ برای یک جامعه باز ) در وجود و درون شخصیت ها و کرکتر های ضعیف پدیده های سرطانی را انکشاف میدهد که در یک تضاد عمیق با ارزش های دموکراسی و جامعه مدنی ، به شکل زایش پدیده های مختلف نا میمون و از جمله تعصبات قومی ، سمتی و زبانی رشد میکند. تبارز این پدیده های یاد شده با اصول و مفاهیم بزرگ به مانند حاکمیت ملی، جامعه ملی و ملت سازی نه تنها در تضاد قرار میگیرند بلکه یک مانع جدی را در یک پروسه ترقی خواهانه ملت سازی به وجود میآورد.

من می‌خواهم با تحریر این مقاله به مانند صد ها و هزاران هموطن با شرافت مان احساس نفرت خود را در برابر تعصب و تفوق و در عین حال احساس ارج گذاری و شراکت خود را با تبارز احساسات فراقومی و فرا زبانی بیان نمایم. شریک ساختن احساس با آنهایی که باید به احساس شان ارج بزرگ گذاشت و ادای احترام نمود که بر تحریکات قومی-زبانی نفرت فرستادند و در عین حال با مقالات، مصاحبه ها و نوشتن اشعار به زبانهای پشتو، دری احساس هموطنی و آرمان شان را برای یک ملت واحد ، سرزمین واحد " فرا زبان و فرا قوم" بیان نمودند. این احساسات و طپرستانه از درون تمام حلقه های اعم از جوانان و سالمندان و از درون هموطنان که به زبانهای مادری و لهجه های زیبا از قندهاری تا هزاره گی، از تخاری و بدخشانی تا خوستی و پکتیا ئی ، از لهجه ظریف هراتی تا لهجه های زیبای مشرقی ، بیان نمودند. عین انعکاس " متفاوت" در صفحه های انترنتی مانند فیسبوک هم واضحاً محسوس بوده است که از یک جانب تعداد قلیل هنوز نتوانستند خود و اندوخته های ذهنی خود را از تعفن تعصبات زبانی- قومی رهائی بخشند. ولی با رضایت و اقتدار میتوان جرئت این نتیجه گیری را هم داشت که " عوامل تفرق و تفوق " باید در احیای موقعیت مشروع و از دست رفته اجتماعی شان اولتر از همه تلاش نمایند تا رو پوش چرکین تفوق و تفرق بر مبنای زبان و قوم را از خود بدرند ، چونکه آنها " پشت بطرف آفتاب" فقط سایه ها را تعقیب نموده اند و بقدر کافی خود و ذهنیت های نا سالم شان در میان افراد و حلقه های مختلف اجتماعی در هم کوبیده شده اند.

هدف دیگر این مقاله هم مکتبی بر همین معضلات جدی و قابل تشویش در جامعه کنونی افغانی ما میباشد. ضرورت یک مکث و تعمق به دلیلی باید مطرح بحث روشنفکران ترقیخواه و معتقد بر جامعه ملی و روند ملت سازی قرار گیرد که با کمال تأسف افراد با کرکتر های ضعیف که با بالا کشیدن شعار های تعصب آمیز سمتی، قومی و زبانی که در حقیقت بر همه کاستی های شخصیت خود روپوش مخاصمت و تعصب میگذارند، توانسته اند در قدم اول تعداد افراد آسیب پذیر دیگر را در سه حالت در عقب خود بکشانند.

اولاً- اثر گذاری منفی ( در وجود افراد دارای نفوذ و اثر گذار) بر بعض نهاد های اجتماعی و سیاسی که با انتخاب یک سکوت

سازشکارانه از اخذ موقف قاطع در برابر چنین پدیده های وحدت شکن اجتماعی خود را کنار میکشند.

دوم: اینکه چنین افراد در یک معامله نا مشروع و در زد و بند های پس پرده بعض وسایل اطلاعات جمعی مخصوصاً تلویزیون ها ، سایت های انتر نت و جراید و روز نامه ها را به ساده گی در تصرف خویش قرار میدهند.

و سوم: اینکه نه تنها زمینه تحریکات بوسيله دستگاه های مشکوک خارجی را مساعد میسازند بلکه از آن طریق به شکلی در تحریک بیشتر احساسات مردمان متعلق به اقوام وزبانها ، تیل بر آتش میباشند که منجر به برخورد های منطقی میگردد. مثال زنده آن در گیری های دو یا سه سال قبل میان محلات هزاره نشین افغانستان و کوچی ها بوده که بیشترین تحریکات از داخل پارلمان قبلی افغانستان سر چشمه میگرفت که در نهایت تلفات انسانی را هم به وجود آورد.

نویسنده در این مقاله با یک بررسی گذرا بر سه مسأله نبشته هذا را ادامه میدهد:

**اولاً:** تأمل کوتاه بر سه پدیده زبان ، قوم و سمت.

**دوم:** بررسی حقوق ( طبیعی و بشری)

**سوم:** یک بررسی از دیدگاه عدلی و حقوقی و با یک جمع بندی با طرح های پیشنهادی مقاله هذا را پایان خواهیم بخشید.

روند و زمینه های تکامل بشری-اجتماعی در یک سیر طبیعی و تاریخی در انکشاف هر سه مفاهیم بالا اثر گذار بوده اند. زبان قبل از آنکه وسیله روابط با محیط و اجتماع باشد، وسیله ابراز احساسات است که میتواند مربوط به احساس خوشی و رضایت از بدست آوردن خواش های جسمی و ورنی باشد که انسانها با آن ارضاً میگردند، باشد و یا هم احساس درد، نا راحتی تنفر و دها نا ملایقات دیگر زنده گی طبیعی که یک فرد اجتماعی در برابر طبیعت قهار، نا مکشوف و تصرف نا پذیر قرار میگیرد و خود را در عجز مینماید. شریک ساختن احساس با دیگران بخاطر درک متقابل و در قدم دوم عمل متقابل انسان ها را در روابط اجتماعی شامل و یا داخل ساخته که مبدأ زنده گی در یک " اجتماع کوچک" و در یک " محل کوچک" بوده است. رشد و تکامل آن برای ما تعریف، مفاهیم جامع ترو بزرگتر مانند زبان محل، زبان مادری و جوامع مانند قبیله قوم و گروپ های اتنیکی با زبان های معین را افاده داد و اکنون "ما" با روند تکامل و ترقی اجتماعی با مفاهیم بزرگ مانند ملت و مردم یک جامعه ملی بر میخوریم.

مقصد نویسنده از این مسأله در آن است که زبان که انسان در آن همیشه " به راحتی" احساس خود را بیان میکند و به دیگران میرساند، برای فرد بحیث زبان اول حایز اهمیت است چون این فرد در این زبان پرورش ذهنی یافته و آن زبان گفتار و تفکر است یعنی انسان به این زبان که در آن پرورش یافته است، می اندیشد، مفاهیم احساسی را شکل میدهد و در همان زبان آنرا افاده و تدوین مینماید. تدوین احساس در کلمات و بیان جملات خود ارضای روانی انسان است. بدین جهت است که حفظ، تکامل و سجه ساختن زبان بحیث یک حق فرد و جامعه در تمام اسناد و کنوانسیون های بین المللی منجمله اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد با تمام صراحت تسجیل یافته است. پس هرگونه فشار در تغییر جبری زبان و یا حذف آن بحیث زبان اول ( برای یک گروه اتنیکی ) توسل به تفوق زبانی و سلب یک حق بشری و طبیعی انسان است. در اینجا نباید فراموش نمود که آموزش زبانهای دیگر برای افراد عبارت از آن تلاش های تلقی میگردد که هر فرد میخواید با آموزش زبانهای دیگر نه تنها امکانات و زمینه های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود را بیشتر و وسیعتر سازد بلکه انگیزه های اخلاقی در ایجاد و تحکیم روابط وسیعتر با مردمان یک ملتی با زبانهای مختلف میباشد. در اینجا نباید در برخورد با مسأله زبانهای رسمی دچار اشتباه شد. هدف از زبانهای رسمی و جبری بودن آن از دیدگاه حقوق و قانونی در آن است که:

**یک:** دولت در جامعه کثرت قومی - زبانی بخاطر زبانهای که بیشترین مردم بدان تکلم میکنند، بحیث زبان های ملی و رسمی تعیین میکند که تمام مسائل دولتی که به وسیله کارمندان رسمی و غیر رسمی که وظایف شان در سطح کشوری اند، باید با تسلط بر یکی از زبانهای رسمی وظایف شان را در حد ممکن انجام دهند. این عین هدف را برای اتباع در روابط ذات البینی شان با موسسات دولت و اجتماع تعیین میکند.

**دو:** تمام مردمان که در روابط بزرگ اجتماعی- سیاسی و اقتصادی قرار دارند، به ساده گی بتوانند روابط خود را در یک " افهام و تفهیم" تأمین نمایند.

**سه:** همه نشرات و وسائل اطلاعات جمعی کشوری به یکی از زبانهای رسمی باید نشر گردد و آن به دلیل اینکه بیشترین مردمان به زبان های رسمی تکلم میکنند و هم در کلیه مسائل رسمی با آن زبانها سرو کار دارند. پس برای یک اقلیت کوچک باشنده کشور ما زبان مادری- محلی زبان اول تلقی میگردد. ولی نیاموختن زبان دیگر هم نمیتواند جنبه مجازاتی را بخود گیرد. در این جا مسأله از دیدگاه حق و منافع فرد هم مطرح میشود یعنی آموزش یک زبان دومی و یا سومی فقط در قید مسئولیت خود فرد قرار دارد نه در قید کدام الزامیت قانونی. ممکن سوال مطرح گردد که جبری بودن آموزش زبان های رسمی چه مفهوم را ارائه میکند. از نظر نویسنده جبری ساختن آموزش زبان های ملی - رسمی ( غیر از زبان مادری) مفهوم تطبیق پالیسی هر دولتی است ما در بالا از آن تذکر داده ایم. این یک شرط عمده بخاطر در قوانین پیشبینی گردیده است که هر فردی که دربرای خدمات اجتماعی و دولتی داخل سیستم میگردد، باید به یکی از زبانهای رسمی مسلط باشد. بناً مفهوم جبری بودن آموزش زبانها ملی و یا عدم آموزش آن از دیدگاه حقوق مجازاتی مطرح بحث شده نمیتواند بلکه فقط مربوط به مسئولیت و ضرورت های کاری خود فرد است. روی دلایل بالا آموزش تحصیلات ابتدائی اطفال به زبان مادری یا زبان اول اهمیت جدی را در رشد ذهنی وی دارا است.

کلتور، رسوم و عنعنات " پسندیده" در عین موقعیت زبان قرار دارد که همه اش حیثیت بخشی از روان اجتماعی را در یک اجتماع تشکیل میدهد. پس در اینجا مسأله زبان ستیزی، به هر شکل و عنوانی که باشد، مفهوم سلب عمدی یک حق انسانی و طبیعی و همچنان تفوق طلبی بر یک زبان دیگر تلقی میگردد. هدف ما از یک برخورد انسانی، اخلاقی و در عین حال حقوقی اصل احترام به زبان و کلتور، درک از اینکه هر زبان یکی از مظاهر هویت یک فرد و گروه اجتماعی- اتنیکی آن میباشد، است. بطور مثال اگر یک طفل هزاره و یا تاجیک افغان در ایران تولد و یا بزرگ شده است، زبان مادری و یا لهجه را از محیط فرا گرفته است که در آن بزرگ شده است و یا طفل پشتون افغان و یا یک ازبک و ترکمن افغان که در پاکستان تولد و بزرگ شده است و زبان پشتوی پاکستانی را فرا گرفته است، ممکن تنها از دیدگاه تعصب زبانی آنان را " ایرانی و یا پاکستانی پرست" بدانید در حالیکه در واقعیت قضیه را باید وسیع و با وسعت نظر دید. برای این دسته از نو جوانان زمان کار است تا آنها در یک روند طبیعی به لهجه دیگری ( لهجه افغانی) عادت نماید. هر فرد بصورت طبیعی بهترین داشته ها، ذکاوت و استعداد خود را در زبان مادری خود بهتر میتواند تبازر دهد، بناً ایجاد محدودیت آموزش زبان مادری و یا محدودیت امکانات آن، کشتن استعداد ها و ذکاوت خداداد انسانها میتواند باشد.

از نظر نویسنده برخورد ترفیخواهانه و در چوکات ایده های ملت سازی و ملت واحد نسبت به زبان ( بحیث یکی از بخش های روان اجتماعی) در آن است که، با حفظ حق مردمان در انکشاف و سجه ساختن زبان، در یک جمع واحد بحیث ارزش های فرهنگی و جز افتخارات ملی ما تلقی گردد. از آنجای که زبان در طول قرن ها به یک تکامل و انکشاف طبیعی خود رسیده است، فشار و تازاندن بر جاگزینی کلمات ( به اصطلاح سجه) در زبان هم به ساده گی رایج نمیتواند گردند.

همان طوریکه در بالا تذکر دادیم، تشکل قوم ها و دیگر تجمعات اتنیکی نیز در یک جریان طولانی زنده گی بشری رشد نموده است. با وجود آنکه فکتور های جنتیکی در ایجاد و تکامل قوم ها و گروه های اتنیکی ( از گروه های کوچک به گروه های وسیع اجتماعی) رول

دارند، در پهلوی آن فکتور های دیگر که ما آنرا روان اجتماعی مینامیم، این انسانها را در داخل رسوم، عنعنات، زوق، سلیقه با هم در آمیخته است و به یک امتزاج عمیق اجتماعی - جنتیکی منتج گردیده است. طبعی است که چنین امتزاج " یک گروه معین اجتماعی - انتبکی" در یک محدوده اقلیمی و محلی واقع میگردد و در یک پروسه طولانی در مقیاس یک قوم و یک ملیت و در یک ساحه جغرافیائی معین انکشاف میکند. این یک امر طبیعی است که هر فردی در چنین تجمع همگرا خود را از لحاظ روانی بیشتر مصنون احساس میکند. هدف نویسنده در یک توضیح گذرا بر این مسأله در آن است که پدیده های مانند تجمعات انتبکی - زبانی و کلتوری در یک رشد تاریخی شکل گرفته اند و نمیتوان این پدیده ها را، همان طوریکه در یک جریان تاریخ عرض وجود نموده و با تمام عمیق بودن ارزش های معنوی آن در روان انسانها، تحت فشار ها تغییر داد و یا در تحت نفوذ ارزشهای دیگر به ساده گی به تغییر و داشت. پس در اینجا چهار مسأله قابل توجه میباشد:

**یکی** درک از یک واقعیت غیر قابل انکار. **دوم** پذیرش یک واقعیت عینی. **سوم** احترام بر این ارزشها و روان آن انسان های که در درون آن زاده شده و بخش قابل اهمیت از هویت، شخصیت و کرکتر اجتماعی اش در یک تعلقی عمیق با همین ارزش ها شکل گرفته است و **چهارم** اینکه بحیث یک حق طبیعی، اجتماعی و بشری تلقی و احترام گردند. پس این سوال مطرح میگردد که تعرض بر این ارزش ها میتواند در واقعیت تعرض و یا عدول از سرحد آزادی های دموکراتیک باشد که در قوانین هنوز به شکل واضح آن تعریف و تسجیل نیافته اند. ولی جهت دیگر موضوع برخورد اخلاقی نسبت به این مسأله است که آیا میتوان آن حق را که برای خود موجه و " غیر قابل بحث" دانست، برای دیگران محدود ساخت و بدان و ارزشهای مربوط بدان شک و تردید ها را ارائه نمود؟

یکی مسائل جدا ناپذیر با شکل گیری گروه های انتبکی، زبان و کلتور و فرهنگ اجتماعی آن، ساحه جغرافیائی یا محلی است که انسانها برای اقامت و تأمین معیشت انتخاب میکنند. رشد جامعه بشری ( بدون کدام استثناً) توأم با مهاجرت ها و انتقال از یک محل به محلات بهتر بوده که در آن همین زمینه های معیشت ( بحیث یک ضرورت طبیعی و بشری) وجود داشته است. اگر شما این مسأله را در افغانستان خود ببینید، تمامی مردمان افغانستان در طول تاریخ در مسیر دریا ها و محلات سبز اقامت گزیده اند. زمانی یک گروه کوچک که در یک محل اقامت دائمی نموده، در طولی تاریخ به جمعیت های بزرگی قومی و انتبکی تبدیل شده اند. هدف از چنین توضیح کوتاه در آن است که چطور میتوان بحث از باشنده گان اصلی و غیر اصلی نمود. همچنانکه مردمان در نتیجه زمینه های تکامل اجتماعی در ادوار بعدی شهر ها را برای اقامت برگزیده اند تا زنده گی خود را در چوکات داد و ستد رونق بهتر دهند. ما امروز مثالهای زنده از تجمع نفوس در شهر های افغانستان منجمله شهر کابل داریم. آیا ما دلیلی خواهیم دید تا شهر و اطراف ولایت کابل را مربوط به یک قوم و گروه انتبکی بدانیم و یا در سدد نفوذ بر زبان، کلتور و روان اجتماعی گروه های متجانس انتبکی در کابل داشته باشیم. پس اگر واقعیت های عینی را در نظر نداشته باشیم و فتوای تفوق طلبانه دهیم و یا بر بنیاد ایده های تازانیدن پروسه ایجاد کلتور و فرهنگ واحد گردیم، ما بدون شک در یک اشتباه خیلی ها بزرگ و ایده های واهی گیر مانده ایم و یا عمداً در سدد تحریکات احساسات مردمان میسویم که خود را در معرض تعرض بر هویت و روان قبول شده اجتماعی شان تلقی نموده که به عکس العمل و مقاومت دست می یازد.

از دیدگاه حقوق بشری که در کنوانسیون های بین المللی توضیح و تشریح شده است، هر انسان حق دارد از یک محل به محلات دیگر زنده گی خود را اساس گذارد، اساس خانواده را بگذارد. هر انسان که در یک محیط تولد یافته است، با همان ساحه نه تنها که روابط احساسی دارد بلکه این محل را جز هویت خود میدانند. اگر یک هزاره در بامیان و یا بلخ تولد یافته است و یا یک پشتون در قندوز و لوگر و یا یک تاجیک در گردیز و کابل متولد شده اند، آنجا و اینجا برایش زادگاه اش و وطن گفته میشود. ولی این بدین معنی نیست ما با کوتاه بینی و یا خود خواهی های ناشی از ضعف کرکتر ها و شخصیت های آسیب دیده خود آن محل، کلتور و زبان را از آن خود تلقی نموده و گستاخانه دیگران را بیگانه و متعلق بر سرزمینهای بیگانه بدانیم.

دولت ها و تعداد از دولتمداران افغانستان در چند سده اخیر در سه جهت متوسل به بکار گیری وسائل نامشروع شده اند تا صرفاً بقای خود را مداومتر سازند. یکی اتکا بر نیرو های بیگانه با قبول پیش شرط های آنان مبنی بر منافع منطوقی بقای خود را تضمین نموده. دوم استفاده از تحریک گروه های انتبکی یکی در مقابل دیگر تا ادامه نارامی ها وسیله ادامه بقای شان باشد برای ادامه حاکمیت بر سرزمین و سوم موجودیت حلقه های مداخل و فاسد و جاه طلب به عنوان عامل بقای دولتمداران که عملاً مورد پشتیبانی عموم جامعه نبوده اند. پس کفاره جرائم و خبط های سیاسی تا سرحد خیانت ها را نمیتوان بدوش نسل های بعدی انتقال شده گان انداخت و مسأله سرزمین من و آنها را مطرح نمود و یا اینکه کی از کجا آمده است.

در تاریخ تقریباً دو نیم قرن افغانستان این سه فکتور بالا در یک مثلث " بد، زشت و شوم" پیوسته جامعه افغانی را دچار نارامی ها و تضاد های فرقه ئی، سمتی و زبانی نموده است و پروسه ملت سازی را ( در یک مفهوم مدرن ملت واحد، غنای کلتوری و فرهنگی ملی) مانع و به کرنش مواجه ساخته است.

در شرایط کنونی پدیده تعلقی های قومی ( بر بنیاد تبعیض و تفوق) به یکی از مباحث داغ تحمیلی مبدل ساخته شده است. مباحث که از مجراً های گنگ تحریک میگردد و چهره های احساساتی و مشکوک روی صحنه آورده میشوند که از سطح عدم عفت کلام افراد هم قماش فراتر رفته حتی بر گروه های انتبکی یکدیگر به اهانت و دشنام متوسل میگرددند. به مفهوم دیگر تعرض به حریم زبانی، کلتوری و ارزش های میشوند که در اصل معنویات یک گروه بزرگ اجتماعی را تشکیل میدهد که در یک واحد کل جز از کلتور و فرهنگ پر غنای ملی ما میباشد.

همانطوریکه در بالا تذکر دادیم، تعداد از چهره های از لحاظ کرکتر و شخصیت آسیب دیده و آسیب پذیر اند که در قالب همان ظرفیت فکری و هویتی خود با بالا کشیدن مسائل سمتی و زبانی و تحریک گروه های انتبکی در مقابل هم، برای شان شخصیت های کاذب و تصنعی را میسازند که در واقعیت امر و با در نظر داشت جامعه با کثرت زبانها و اقوام جرائمی را مرتکب میگرددند که در حکم تعرض به حقوق

بشری و تعرض بر حریم حقوق اتباع میباشند. این اعمال ضد منافع ملی باید از دیدگاه حقوق مجازاتی مورد بررسی، تعقیب عدلی و قضائی قرار گیرند.

با آنکه با تأسف تعداد از حلقات و نهاد های سیاسی در برابر چنین اصطکاک های "خطرناک" یا خموشی اختیار میکنند و یا در یک هوای وزش نرم گونه و لی با عاقبت خطر ناک باد های تعفن بر انگیز دارند تنفس میکنند. خوشبختانه تعداد زیاد از هموطنان با مسئولیت ما منجمله جوانان آینده ساز، تعداد از نهاد های جامعه مدنی و روشنفکران مستقل در عکس العمل های شان نسبت به این نهاد ها سبقت دارند. روشن است که چنین افراد نه تنها مورد نکوهش و نفرت عموم حتی از همان قوم و زبان که ( بدون مشروعیت) نماینده گی میکند، قرار گرفته است بلکه خود دارند در یک انزوای اجتماعی قرار گیرند.

نویسنده قابل تأکید میداند تا تمام نیروها، حلقات و افراد ترقی خواه و ملی در یک مبارزه بزرگ وحدت طلبانه بخاطر در مسیر قرار دادن پروسه ملت سازی ( یک جامعه افغانی با کلتور، زبان و روان عقاید دینی- مذهبی مختلفه) خود را در کنار هم بکشانند. این وظیفه جدی و با مسئولیت دولت و دولت مداران هم است که در مورد جلوگیری و پیشگیری از تخاصمات زبانی و قومی اقدامات جدی بیش از پیش نماید، البته با طرح های پیشنهادی زیر:

1. مسأله یا پروسه ملت سازی و حفظ حقوق اتباع متعلق به یک گروه اتنیکی و دارای کلتور، فرهنگ و زبان و گروه های اتنیکی یکی از وظایف تأخیر ناپذیر دولت است. همان طوریکه مصئون نگهداشتن حقوق قوم ها و گروه های اتنیکی در حفظ ارزش های اجتماعی و فرهنگی شان برای یک جامعه ( بحیث اجزای کلتور و فرهنگ پر غنای ملی) حایز اهمیت است، ایجاد تضمین های قانونی و زمینه برای رشد و تکامل آنان نیز یکی از بزرگتری و پر مسئولیت ترین وظایف یک دولت و دولتمداران میباشد.

2. دادن تعهد توسط احزاب و نهاد های سیاسی- اجتماعی مبنی بر اینکه تسجیل مفاهیم احترام، حفظ و نگهداشت و انکشاف جهات مثبت کلتور و فرهنگ و زبان و حق داشتن آنان برای مردمان کشور تنها در قالب برنامه ها و اهداف عمومی و طویل المدت کافی نیست بلکه این نهاد ها باید عملاً و فعالانه در جهت وفاق ملی و احترام بر داشتن حقوق متذکره عندالموقع موقعیت و موضع خود را در این راستا روشن سازند. در غیر آن میتواند یک سکوت و پذیرش زمینه اصطکاک های میان گروه های اتنیکی و زبانی تلقی گردد.

3. روشنفکران و صاحبان اندیشه و تفکر و قلم، متعهد و ترقی پسند باید در مواقع حساس و بخاطر ادای دین ملی و وطنی شان برای یک ملت واحد خود را از انتقاد و موضع قاطع در برابر آنان که " از گروه اتنیکی و زبانی خودش" که به تحریکات تبعیضی، تفوق طلبی و اهانت به گروه های دیگر در جامعه دست میزنند، کنار نکشند و خموشی ( سازشکارانه) اختیار نکنند. باید با یک موضع سالم و ملی اندیشی ثابت سازند که خود در گل و لای خندق تبعیض و تفوق و اهانت بر کلتور و زبان دیگران اسیر نموده اند. نویسنده یک کنفرانس بزرگ احزاب ترقیخواه را بخاطر ارائه یک وثیقه و نظر مشترک در این وظیفه بزرگ ملی بیجا نمیداند.

4. حق انکشاف، تکامل و تحقیقات علمی در مورد تاریخ، کلتور و زبان یک حق مشروع و بشری برای هر یک از گروه های اجتماعی- اتنیکی جامعه افغانی ما میباشد. نه تنها وظیفه دولت در تشویق و انکشاف عرصه کلتور و فرهنگ جامعه است بلکه نهاد های علمی- اکادمیک دولتی و غیر دولتی از وجوه مالی برای این هدف بزرگ و مشروع باید برخوردار گردند.

قابل تذکر است که انکشاف زبان صرفاً از طریق استفاده کلمات و اصطلاحات که از طریق افراد با فشار و سیاست های رقابتی غیر سالم داخل قاموس اصطلاحات و کلمات زبان گفتاری و نوشتاری میشوند، میتواند با پرنسیپ های علمی و تحقیقاتی در تطابق نباشند، چنانچه تعداد از اصطلاحات جدید وارد شده در این یا آن زبان چندان مأنوس و آشنا نیستند و دارد که زبان را از پهنای اصلی و تاریخی ( ادبیات اصیل و سجه) آن دور سازد. جای تأسف خواهد بود که افراد با القاب و تیتل های مختلف تحصیلی با یک روش کاملاً غیر علمی و اکادمیک تصرفات ( سطح نازل زبان) را در یک ادبیات اصیل، سجه و غنی از آن خود سازد. بناً نویسنده معتقد بر این طرح پیشنهادی است که صلاحیت مشوره استفاده از اصطلاحات و کلمات جدید و یا کلمات اصلی ( که تحت نفوذ زبانهای بیگانه از استفاده بدور مانده اند) تنها برای مجامع علمی و اکادمیک ( با معیار های علمی) محفوظ باشند.

5. برای مصئون سازی پروسه ملت سازی و انکشاف سالم کلتور و زبان، همچنان حفظ و تأمین حقوق مربوط به تمام گروه های اتنیکی و زبانی و نهایتاً مسئولیت حقوق بشری آنان باید مسأله از دیدگاه عدلی و حقوقی تحت توجه مقامات تقنینی و قانونگذاری افغانستان قرار گیرد. نویسنده طرح یک قانون جدید و یا در چوکات ضmann در قوانین جزاً و مدنی را بخاطر قانونی ساختن تعقیب عدلی محرکین ضدیت های قومی و زبانی و همچنان تنظیم مربوط به انکشاف کلتور، فرهنگ و زبانهای جامعه با کثرت گروه های اتنیکی و زبانی افغانی ما ضروری و به موقع میداند.

---

تذکر: نویسنده در این مقاله آگاهانه و تا حد ممکن از نامهای افراد و نامهای زبانها و اقوام مختلفه در کشور ما انصراف به عمل آورده است و آنهاً بدلیل آنکه افراد دارای شخصیت های آسیب دیده، خود خواه و تصنعی فقط یک قوم و یا زبان را وسیله اغراض نا مشروع خود ساخته اند و بحیث روپوش کرکتر و ضعف و کاستی شخصیت خود را کتمان میکنند و بهیچ وجه نمیتوان این چنین افراد را به این یا آن قوم نسبت داد بلکه این در کرکتر های فردی نهفته است تا در یک قوم. برای نویسنده احترام به یک فرد ملت مظلوم ما مطرح است که از کران تا کران کشور متعلق به سرزمین ما و ملت ما اند. مظلومان در همان جای و توسط همان ظالمان مسلح و زور دار در تحت ظلم قرار دارند که به زبان خود شان تکلم میکنند و اکثرأً به عین گروه اتنیکی متعلق اند. پس من در این پدید های نا سالم هیچگونه استثنأً را نمیتوانم در یابم تا بدان معتقد گردم.